

لبخند شیطان

«زمانی که مردم میخندد، شیطان میگیرد و وای به زمانی که شیطان لبخند زند».

این "شیطان ملعون" یا **بلای هفت سر و هشت پا*** که همه گویندگان کلمته الله، هر روز لا اقل پنج بار در آرزوی رجم او اند؛ بیش از بیست سال است که در خانه و کاشانه و لانه ویران من و تو حکم میراند و بر غم و درد مردم مصیبت زده ما میخندد، میخندد و میخندد. و «من» و «تو» و «ما» همه می گیریم و می گیریم؛ برای آنکه شیطان رجیم میخندد... شیطانی که گاهی با "چهره جهادی" و گاهی با "ماسک طالبی" و امروز با داعیه "**صلح و دموکراسی**" بر ریش من و تو میخندد و خواهیم دید که روزی دیگری با نقاب "**دیگری**" بازهم بر ریش مردم ما خواهد خندید زمانی بود که خندیدن بر ریش مردم طعنه بزرگ دانسته میشد؛ اما سالیان سال است که این خنده شیاطین و دست آموزان وی جز زندگی روزمره خلق الله وطن ما گردیده است و ما جز اینکه سیل بین بیچاره و درمانده باشیم چیزی دیگری از دست ما ساخته نیست!

و ما در رومان «لبخند شیطان» با ناله و درد کابلیان که بیانگر درد و افشا کننده خباثت و نجاست این "شیطان" هفت سر و هشت پا و خواست ها و عملکرد های او و رنج مظلومان و بیچارگان و بینوایان و قربانیان او است؛ آشنا میشویم، آشنا نه بلکه باز گویی آنچه را می خوانیم که دیدیم و حس کردیم و شنیدیم، خود و همسایه دست راست و چپ من و ما و تو و شما و در یک کلمه همه ما، قربانیان این برهه دردناک از هستی و سر نوشت وطن بودیم و هستیم.

ببرک ارغند در «لبخند شیطان» نتنها سرگذشت من و تو را باز نویسی و بازگویی و یاد آوری مینماید بل با کش کردن قلم درد و غم، رنج و اندوه، بیچاره گی و بینوایی همه مظلومین و قربانیان چار جیم (**جهالت، جهاد، جنگ و جنایت**) را چنان با مهارت ترسیم و تشریح مینماید که خواننده تمام درد و اندوه قهرمانان رومان «لبخند شیطان» را احساس نموده و خود را در چنان حالتی درمییابد که می

گوید ایکاش در آن لحظه دستم میرسید و توان آن را میداشتم تا آن زن مصیبت زدهٔ اسیر در چنگال جهادی وحشی را نجات دهم... چنانچه میخوانیم که:

«...زنه کشان کشان به داخل خانه میبرن. بچگک از پشتش اس... یکیش ده حویلی ماند، البته پیره میکنه... سپس همان زن را دید که سوی دروازه حویلی فرار میکرد. همان مرد در تعقیبش بود و خطاب به دوستش میگفت: بچی وطن نیمانش که بگریزه... و کودکی مانند گیاه هرزه به پاهای مرد تاب خورده بود...»

قوماندان میپرسد: کاری ته کدی؟

«...نی بابا ای حرامزاده مگم نمیماند... مه خوش ندارم که زن نی بگه... نی بگه در میگیرم. دنیا دَ نظرم تاریک میشه خوب و بده دیده نمیتانم...» «...مره زنِ خون و خون پر خوشم مییایه... ته بخایی کارِ ته کنی و او نیمانه چیق بزنه و دست و پای بزنه و گریان کنه، عذر و زاری کنه؛ مگم ته نیمانیش، قی کارد بزنی، خونایش دَ سر و رویت باد شوه. زن تی دست و پای ته جان بته. او نه مزه!»

و در ورق دیگر میخوانیم که:

«... اگه شفاخانه میبردیمش، نام کاظم خان بد میشد. اگه جورام میشد دیگه به درد ما نمیخورد. دیگه نه از گای... بود و نه از زاییدن... یک جایی دَ همی چقیریا پرتافتش میکنیم که بوی نکنه و سلام... دو جنگجو زنبیلی را آوردند و جسد نسرين را که بوی کباب، پترول و پشم سوخته میداد، در آن گذاشتند و بردند.»

برای بازگویی جنایات دو دهه تسلط جنایت کاران، جنگ افروزان و جهادی ها چیزی بهتر از این سطور وجود ندارد. بازهم این ببرک ارغند است که یگانگی و همبستگی مظلومین را چنین رقم میزند:

«... مردی سرش را از چوکات دروازه خانه اش بیرون کرده و صدای شان میزند: بیادرا بیابین...! بیادرا بیابین! همه همانسو دویندند. صاحب حویلی، سراسیمه میگفت شان: بیادرا پشت تانه سیل نکنین داخل شوین! لا تیز داخل شوین! فراری ها همه یکی پشت دیگر به حویلی داخل شدند. صاحب خانه راست و چپ سرک را نگاه نمود، با خود میگفت: کدام بیچاره نمانده باشه... خطاب به فراری گفت لا آرام باشین خانه خود پکر کنین. صاحب خانه از پیر زنی که افتان و خیزان به تعقیب دیگران داخل خانه شده بود پرسید: ادی او بیارم؟... یک غلپ! زن نفس نفس میزد. یک دستش بر کمر و دست دیگرش روی سینه اش بود... بده ثواب مونی. خدا شاهده حلق مو خوشک شده ثواب مونی...»

«لبخند شیطان» اگر برای نسلی یاد آوری و تداعی مرحله از جهالت، جهاد، جنگ و جنایت است که آنرا به چشم سر دیده و با پوست و گوشت خود حس کرده اند، برای نسل دگری که آرزومندم هیچگاه ناظر دیدن آن نباشند، مدرسه است آموزنده و پراز درد و رنج که آنرا تنها از زبان پدران، مادران، خواهران، برادران، کاکا، ماما و سر انجام هم کوچه و هم وطنانش به شکل قصه شنیده اند و در نظر آنها این همه بیشتر به افسانه شبیه است تا روایت واقعیت. و به همین جهت باید داستان دگری بکار شود و «لبخند شیطان» را به زبان های هالندی، دنمارکی، سویدنی، نارویژی، انگلیسی فرانسوی و آلمانی ترجمه کنند تا نسل دور از وطن، درد و رنج گذشتگان خود را که ناشی از "لبخند شیطان" است به تفصیل بخوانند تا نگذارند قهقهه این "شیطان ملعون" بر سرزمین زادگاه پدر و زادگاه خودش بیشتر از این تداوم یابد. اگرچه در این برحه زمان تحقق این آرزو یعنی "خاموش شدن شیطان" محال بنظر میرسد؛ اما این خواست است انسانی و ناممکن هم نیست زیرا معتقدیم که چرخ گردون تا آخر به خواست و کام جابران نمی چرخد و عدالت انسانی سر انجام تحقق می یابد.

به امید روزی که اهورامزدا بر اهریمن پیروز گردد و "شیطان" دگر نتواند بخندد و من بر این امر سخت باورمندم، باوجود که میدانم زندگی ام کفاف دیدن آن روز را نخواهد کرد.

در اخیر ببرک ارغند دیر سال زنده باشد و قلمش بُرنده تر.

* در اسطوره های قدیمی وطن ما ازدهای هفت سر و در ادبیات اروپایی اختاپوت یا هشت پا سمبول ظلم، تعدی و تجاوز است و در این نوشته منظور از تنظیم های هفتگانه ساخت پاکستان و هشتگانه محصول رژیم آخوندی ایران است.